

بیا تا شمع راستی را به توفان دروغ نسپاریم

بیشتر پرسش‌هایی در مورد ساختار سرشت انسان پیش می‌آیند که کمتر پاسخ خرد‌پذیری برای آنها پیدا می‌شود. آیا ستمکاری‌هایی که در کردار برخی از مردم دیده می‌شوند از بینش آن مردم یا از سرشت انسان برمی‌خیزند. دیده می‌شود کسانی که از زبان رساندن به دیگران سود می‌برند از ستمی که بر دیگران وارد می‌شود آزرده نمی‌شوند. این کسان سودجو یا خودپرست هستند، آنها گردش "آبر و باد و مه و خورشید" را برای بهره‌مند شدن خود می‌پندارند، چون خود را گرانیگاه هستی می‌دانند. از این روی ستمی که از کردار آنها بر دیگران وارد می‌شود برای آنها رنج آور نیست. با وجود این آرمان این کسان مردم آزاری نیست بلکه خودپرستی است و در راه رسیدن به این آرمان نهادهای سرشت انسانی را، که نیرومندی را در پیوند همگانی می‌یابند، فراموش می‌کنند.

منش آدمی تنها از سرشت او ریشه نگرفته است بلکه بیشتر، از بینش او از جهان هستی، از تصور او از آفرینش انسان است. نیکی و بدی در منش کسی که به مذهبی ایمان دارد تصویری است از منش‌های خالق او یعنی کردار یک مسلمان یا یک یهودی همسان کرداری است که الله یا یهوه در مورد مخلوق خود دارد. پرورش احکام دینی از خواسته‌های حکمرانان برخاسته‌اند نه از سرشت انسان. باید اشاره کنم: اگر یک آدم مذهبی، پیدایش هستی را از راه دانش پی‌گیری کند، ساختار منش او خودبخود دگرگون نمی‌شود. او نیکی و بدی را با ترازوی دانش نمی‌سنجد زیرا او معیار سنجش خود را از مردمی گرفته که با آنها زیسته است. یک مذهبی حتماً دانستی‌ها را هم از دیدگاه عقیده‌ی خود بررسی می‌کند و نمی‌تواند دانشی را به درستی بفهمد. فرهنگ مردمی که به راستی از سرشت انسان تراوش کرده باشد ساختار بینش و پی آورد منش راستکاری در آن مردم می‌شود. کسی که بینش خود را از عقیده‌های مذهبی برکنده باشد، بدون آنکه فرهنگ آزادگی را در خود پیامیزد، به منش راستکاری آراسته نمی‌شود. چه بسا که ماتریالیست‌هایی دیده شده‌اند که سخت‌دل‌تر و خشن‌تر از پیروان مذهبی بوده‌اند چون داشتن دانش‌های گوناگون نشان شناختن پیوندهای پنهان اجتماعی نیست. همچنین در ماتریالیسم، انگیزه‌های همیاری و همبستگی شهروندان، درست بررسی نشده و پیش‌بینی‌های آنها در مورد برآیند انگیزه‌های سرشت انسان نادرست بوده است. از این روی بیشتر کسانی که از دینی کناره می‌گیرند آنها منش همان خالقی را دارند که در اجتماع حکمفرما بوده است.

بیشترین مردم از ستمی که بر آنها وارد می‌شود شکوه می‌کنند ولی این نشان آن نیست که این کسان از کردار ستمکاری بیزار هستند. برخی از آنها که در هنگام زیردستی ستمکش هستند در فرادستی ستمکار خواهند بود زیرا آنها فرمانبرداری را در ترس و فرادستی را در توان ستمگری شناخته‌اند. از این روی این گونه کسان در سازمان‌های آزاد، بدون ترس، سامان‌پذیر نیستند.

شاید در سرشت انسان سودجویی و خودخواهی بیشتر از مهربانی نهاده شده است. شاید این نشان آن است که برخی برای سود خود از مهربانی چشم‌پوشی حتماً بر دیگران ستم وارد می‌کنند. براین اساس می‌توان گفت که در سرشت انسان بیشتر خودپروری نهفته شده و ستمکاری یا جان‌آزاری برآیندی از این پدیده است. پس شاید انسانی که بداند، او بخشی از مردم یا به درستی بخشی از هستی است، کمتر به ستمکاری دست می‌برد. در فرهنگی که راستی ستایش می‌شود آن مردم بر این باورند که ستمکاری در مردم ترس را گسترش می‌دهد و در ترس مردم دروغ‌گو و دروغ‌کردار خواهند شد و در انبوه دروغ‌اندان همه از یکدیگر می‌ترسند. براین باور هر ستمی که بر اجتماع وارد آید در پایان به خود ستمکار برمی‌گردد یعنی در اجتماع ستمکش ستمکار پرورده می‌شود. انسانی که بیشتر از پدیده‌های هستی شناخت و آگاهی داشته باشد او کمتر مردم‌آزاری می‌کند. چون انسان آگاه، پیوند خود را با مردم و دیگر پدیده‌های هستی می‌شناسد، می‌داند که سود یا زیان او از سود یا زیان همگان جدا نیست. البته اگر این آگاهی از فرهنگی تراوش کند که از سرشت انسان برخاسته باشد نه اینکه از عقیده‌ای برداشت شود. ایمان داشتن به عقیده‌ای نشان آگاهی نیست بلکه نشان پذیرفتن برداشتی در ناآگاهی است. کسان که سود خود را در استوار بودن ایمان خود می‌پندارند، کردار خود را با دستورهای ایمان خود می‌سنجند نه با انگیزه‌هایی که در سرشت انسان است. پسان اینکه شادمانی یک جهادگر خشنود کردن الله است او با آزردن جان کافر خالق خود را شاد می‌سازد. مجاهد از رنج بردن کافران شاد ولی او از رنج همکیشان خود اندوهگین می‌شود. به زبانی دیگر، کردار او از ایمان او برمی‌خیزد نه از سرشت انسان، او ایمان خود را به اسلام با فرودآوردن خشم بر دیگران

نمایان می‌سازد. شاید یک کشیش، در برابر خشم ناباوران، از خود مهربانی و نرمی نشان دهد چون او هم ایمان خود را به مسیح با نشان دادن نرمی به کار می‌برد. چنین کردارهایی که از ایمان کسی بن گرفته‌اند بیشتر به ناآگاهی انسان بستگی دارند و کمتر در سرشت انسان پی ریزی شده‌اند.

در این دیدگاه اگر در فرهنگی آزرده دیگران نکوهش شود، کمتر زمینه‌ی ستمکاری در آن جامعه پرورده می‌شود، البته می‌تواند خودپروری بدون جان‌آزاری در آن مردم گسترش داشته باشد. کسانی که از مردم‌آزاری پرهیز دارند نیازی ندارند که از خودپروری چشم پوشی کنند. ستم‌زدایی از اجتماع از خودپروری‌هایی است که به نیکی ستایش می‌شود.

برای پیشگیری از کژفهمی باید پیوسته اشاره کنم که پدیده‌ی فرهنگ ارزش‌هایی هستند که از اندیشه‌های خود مردم تراوش کرده باشد. این است که فرهنگ پیوسته در نوزایی و نوشوندگی است ولی هرآنچه که بر عقیده‌ای بنا شود، حتا اگر از درون همان مردم پیدایش کند، در درزای زمان کهنه و پوسیده می‌شود و زمینه‌ی فرهنگ مردم را آلوده می‌کند، عقیده اندیشه را از نوزایی باز می‌دارد. بنا براین نمی‌توان اسلام را، که از برون بر ایرانیان تحمیل شده است، فرهنگ ایران نامید. پس هر اندیشه‌ای که از این احکام گذشته باشد یا بگذرد در بن‌نهاد مردم ریشه ندارد. مذهب‌هایی که حکومت‌گرا هستند فرهنگ مردم را در احکام خود می‌خشکانند. همانگونه که در اسلام حکم (قرآن) از سوی حاکمی (الله) بر محکوم (مسلمان) فرود می‌آید. این احکام جدا از اندیشه‌ی مردم ساخته شده‌اند و پرواز هر اندیشه‌ای را که برون از این احکام باشد سرنگون می‌کنند.

در نمونه‌ی زیر بخشی از بینش مردم را، که در کردار آنها آشکار می‌شود، تماشا می‌کنیم.

اگر به مردمی که، برای دیدن زیبایی‌های هستی، در یک گلزار پرسه می‌زنند بنگریم، کسانی را می‌بینیم که چمن و گلکاری را لگدمال نمی‌کنند، چون در بینش آنها لگدمال کردن نازنین‌های چمن ستمکاری است. (خیام هم اینگونه بینشی داشته است). اکنون تصور کنیم که درختی با سیب‌های شیرین در میان این گلکاری است، در اینجا است که برخی از این دوستداران زیبایی، برای دست‌یافتن به سیب‌ها، بینش خود و گل‌های چمن را لگدمال می‌کنند. ولی اگر خود این کسان گل‌ها را پرورش داده باشند شاید به آسانی از رسیدن به آن سیب‌ها چشم‌پوشند یا راهی را پیدا کنند که به گل‌ها ستمی وارد نشود. در این تصور انگیزه‌ی این کسان خوردن سیب است و لگدمال کردن گل‌ها برآیند ناخواسته‌ی این انگیزه به شمار می‌آید. پس اگر ما درختان میوه را در بوستانی بکاریم بر گل‌های گلستان ستم وارد نمی‌شود.

بهره‌ای که می‌خواهم از این کناره‌گویی بگیرم این است که آرمان سیاست‌گران رسیدن به شهد حکومت است ولی کارکرد روشن‌اندیش پرورش گل‌های اندیشه و بررسی پدیده‌های اجتماعی است.

در این نوشته روشنفکر سیاسی را سیاست‌گر یا سیاست‌پیشه می‌نامم تا بر تفاوت کردار او با روشن‌اندیشی اشاره کرده باشم.

کوشش سیاست‌گر در این است که حقایق خواسته‌های مردم را نمایان سازد تا از سوی مردم پشتیبانی شود و از این راه به حقایق حکمرانی بر مردم برسد. آرمان سیاست‌گر برآوردن خواسته و نیازهای مردم نیست بلکه حکمرانی بر مردم است و راه رسیدن به این آرمان از گلزار روشن‌اندیشان می‌گذرد. او برای استوار ساختن حکمرانی خود نیاز به فرمانبرداری مردم دارد. مردم بیشتر در ناآگاهی یا در بیم و امید فرمانبردار هستند. کسی که به حکمرانی برسد، حتا اگر با پشتیبانی مردم باشد، بر مردم حکم می‌راند و حکمرانی همیشه با زور و ستمکاری یا مردم‌فریبی همراه است. سیاست‌پیشه‌ها راستکار نیستند، از این گروه، آنکه باهوش‌تر و زیرک‌تر باشد به حکمرانی می‌رسد چون او بهتر می‌تواند مردم را بفریبد.

کارکرد یک روشن‌اندیش حکمرانی نیست بلکه پرورش فرهنگ و گسترش آگاهی در اجتماع است. روشن‌اندیش هم‌مدان و پیش‌دان هم نیست بلکه او جوینده و پژوهنده‌ی راه‌های پیشرفت و اندیشه‌های نوین است. دشواری‌های اجتماع می‌توانند گام به گام از سوی روشن‌اندیش بررسی شوند و کشور هم باید گام به گام در هم‌پرسی با مردم سامان پیدا کند.

روشن‌اندیش همواره برانگیزنده‌ی نوزایی و گرانیگاه پرخاش و سرزنش حکمرانان زمان است. زیرا نواندیشی، شکورزی و گستاخی را در مردم بیدار می‌کند. یک روشن‌اندیش که خود به حکمرانی برسد، او دیگر برانگیزنده نیست، اندیشه‌ی او از پیشرفت و نوزایی بازمی‌ماند او به ناچار از پیشرفت اندیشه‌ی دیگران جلوگیری می‌کند. زیرا او با اندیشه‌ای که مردم پسند بوده به حکومت رسیده است، با پیدایش اندیشه‌های تازه، کهنه شدن اندیشه و نارسایی حکومت او آشکار می‌شود. روشن‌اندیش نیاز به زمینه‌ای دارد که او بتواند بدون ترس اندیشه‌ی خود را بازگو کند. این زمینه را مردمی فراهم می‌کنند که پیشروان جامعه‌ی آنها کاستی‌های عقیده‌های کهنه را شناسایی کرده باشند.

از شوربختی بیشتر روشنفکران ایران پس از زمانی سیاست‌پیشه می‌شوند، به کردار در آنها دو رنگی و مردم‌فریبی جایگزین ماهیت روشن‌بینی و راستکاری می‌شود، آنها برای پوشاندن کژی‌های پندار خود دیدگاه مردم را از راستی می‌گردانند.

مردم ایران به روشن‌اندیشان راستکار و درست کردار بیشتر از سیاست‌پیشگان روشنفکر نیاز دارند. زیرا سیاست‌پیشه، حتا سیاست‌پیشه‌ی روشنفکر، در همه جای جهان نسبت به بینش مردم به وجود می‌آید. اجتماع ایران هم بیش از نیاز خود سیاست‌گر به وجود آورده است و از این گونه هموندان کمبودی ندارد. ولی پیدایش روشن‌اندیش راست کردار، به ویژه از میان مردم دروغ‌پرور، بسیار کمیاب است. برای اینکه مفهوم گفتار روشن شود به پدیده‌ی همه‌پرسی یا رفراندوم می‌پردازیم.

همه‌پرسی، رفراندوم، یکی از پدیده‌های پرارزشی است که امروز در بینش انسان پدیدار شده است. همه‌پرسی حقانیت‌گزینش را به مردم واگذار می‌کند و با این کردار جهانیان می‌پذیرند که خرد همگان بر هر فرمانی و اندیشه‌ای برتری دارد. در همه‌پرسی حقانیت از هر خدایی گرفته و به مردم بازگردانده می‌شود. در همه‌پرسی مردم بر گفتار و کردار فرمانروایان داوری می‌کنند و شیوه‌ی سامان دادن کشور را مردم همان کشور برمی‌گزینند. همه‌پرسی شیوه‌ی پسندیده و شایسته‌ای است که گزینش مردم را به روشنی بازگو می‌کند. ستایش از رفراندوم زمانی درست و راست است که زمینه‌ی درستی و راستی برای همه‌پرسی فراهم شود. همه‌پرسی زمانی مفهوم دارد که انتخاب راه رسیده به آرمان مردم را به خود مردم واگذار کند نه آنکه در رفراندوم، کسانی یا عقیده‌ای، حق داوری را از مردم بگیرند. اگر در رفراندوم حق داوری از مردم جدا شود آن پدیده دیگر همه‌پرسی نیست بلکه همه‌فریبی است.

پس از هزار سال که به گوش و ذهن مردم ایران نشانده‌اند که، رستگاری آنها در پیروی از احکام اسلام است، اطاعت و عبادت آنها را به بهشت و گام نهادن ورای او امر الله آنها را به جهنم می‌رساند. در جایی که کسی حق انتقاد از اسلام را ندارد، حتا کسی هم یافت نمی‌شود که تضادهای آرمان‌های مردم را با وعده‌های اسلامی بررسی کند، به کار بردن واژه‌ی همه‌پرسی پوششی برای همه‌فریبی است. چه مفهومی دارد که از مردم مسلمان، حتا از نامسلمان، بپرسند آیا آنها می‌خواهند که اسلام بر آنها حکومت کند؟ هسته‌ی همین پرسش دروغ و فریب است. الله برای هدایت مردم، که جاهل و نادان پنداشته شده‌اند، رسول الله را می‌فرستد، او از کسی نمی‌پرسد که آیا می‌خواهد عبد او باشد بلکه الله امر می‌کند که همه‌ی مردم مخلوق او هستند و باید از او امر و اطاعت کنند. همه‌پرسی برای انتخاب کردن حکومت اسلامی با مفهوم توحید، نبوت و معاد در تضاد است. اگر الله می‌خواست از مردم بپرسد پندار خالق عالم و مخلوق جاهل بی‌اساس می‌شد. او به مسلمان امر و مسلمان اطاعت می‌کند. در همه‌فریبی، که با نام رفراندوم، برای قانونی ساختن حکومت اسلامی در ایران برگزار شد این فرمان پنهان بود: ای مردم فریب خورده‌ی مسلمان شهادت بدهید که، شما راه و آرمان خود را نمی‌دانید، پذیرفته‌اید که به امر فقیه به هر سویی که او می‌پسندد رانده شوید.

از دیدگاه اسلامی حکومت حق الله است، چون مردم احکام شریعت را نمی‌دانند، برای اجرای و شناخت شریعت به حکومت ولایت فقیه نیاز دارند. از مردمی که نمی‌دانند و باید به امر فقیه هدایت شوند چگونه می‌توان در مورد روندی پرسید که آنها مجبور و محکوم به پذیرفتن آن هستند؟ مگر در زمان رسول الله مردم جاهل عربستان محمد را انتخاب کرده‌اند؟ مگر محمد شریعت اسلامی را به رفراندوم گذاشت؟ مگر پرسشی در مفهوم "لا اله الا الله" پیدا می‌شود؟ اگر پاسخ این پرسش‌ها "نه" است پس رفراندوم برای حکومت‌های اسلامی در هیچ کجا دنیا به مفهوم همه‌پرسی نیست، بلکه به کردار،

جهان‌فریبی است.

اشاره به این دروغ‌وندی‌ها به آن معنی نیست که سیاستمداران جهان این تضادها را نمی‌بینند بلکه نشان‌دهنده‌ی آن است که آنها این تضادها را می‌پوشانند تا فریب‌کاری‌های خودشان آشکار نشوند. در کشورهایی که سامان دموکراسی دارند، مردم می‌پندارند که آنها نمایندگان خود را انتخاب می‌کنند درحالی‌که مردم، به امید بهبود، حق حکمرانی را به گروه ویژه‌ای می‌دهند. البته این مردمان محکوم به پذیرفتن اوامر حکمرانان نیستند ولی در ذهن آنها آرمان و نیازهای گروه حاکم را به عنوان آرمان و نیازهای خودشان پذیرفته شده است. برای نمونه: سیاستمداران آمریکا برای مردم گفتگو و بررسی می‌کنند که ایجاد دموکراسی در عراق وظیفه‌ی انسان دوستی مردم آمریکا است. از راه رسانه‌های همگانی ذهن مردم را برای سروری آمریکا در عراق آماده می‌کنند. کمتر برای یک آمریکایی این پرسش پیش می‌آید: چرا باید این کردار تنها در عراق انجام شود و نباید دموکراسی در عربستان، کویت، عمان، اندونزی و... هم پیاده شود. نیز برای مردم آمریکا هرگز این پرسش پیش نیامده است که چرا در یک زمان مجاهدینی که در افغانستان بر ضد شوروی می‌جنگیدند ستایش و مجاهدینی که بر ضد اسرائیل می‌جنگیدند نکوهش می‌شوند.

البته اکنون هم که مجاهدین دوست و مجاهدین دشمن با آمریکا جابجا شده‌اند کسی نمی‌پرسد که سیاستمداران آمریکا چگونه پدیده‌ی ترور و همچنین تروریست‌های مهربان را از تروریست‌های خشمگین باز شناسی می‌کنند.

به هر روی حکومت در هر کشوری از بینش مردم همان کشور سرشته می‌شود و پهنه‌ی بینش مردم را روشن‌اندیشان آن کشور گشایش می‌دهند. از آنجا که خود روشنفکران هم از میان مردم برمی‌خیزند پس هرچه بینش مردمی پسمانده‌تر باشد روشنفکران آنها هم تاریک‌اندیش‌تر هستند. یعنی تا آلودگی‌های بینش مردم ایران پاکسازی نشوند زمینه‌ی پیدایش روشن‌اندیشان هم تنگ و تاریک است از سویی دیگر تا روشن‌اندیشانی راستکار از این مردم پیدایش نیافته‌اند بینش مردم هم از آلودگی‌های اندیشه‌سوز پاک نخواهد شد.

این است که بیشتر روشنفکران ایران سیاست‌پیشه‌اند یا مردم سیاست‌پیشگان را روشنفکر می‌پندارند. سیاست‌پیشه نمی‌تواند روشنگر و گره‌گشای سختی‌های اجتماع باشد بلکه همه‌ی کوشش سیاست‌پاز در این است که دیدگاه مردم را از دیدن راستی برگرداند. چون روشنفکری که سیاست‌پیشه است می‌خواهد با روند ویژه‌ای، که او آنرا درست می‌داند، به فرماندهی برسد. بدیهی است که هر روندی کاستی‌هایی دارد که آن کاستی‌ها زمینه‌ساز پیکار میان برخورد اندیشه‌های گوناگون و سیاست‌بازان دیگر می‌شود. در اینجاست که ارزش و نیاز به کار روشن‌اندیش آشکار می‌شود چون روشن‌اندیش پدیده‌ای را بررسی می‌کند و تضادهای آنرا نمایان می‌سازد او در مورد درستی یا نادرستی روندی داوری نمی‌کند. روشن‌اندیش راه دیدگاه مردم را روشن می‌سازد ولی حق داوری را به مردم واگذار می‌کند. مردم نابخرند نیستند ولی آنها در تاریکخانه‌ی ایمان توانایی شناخت نیکی و بدی را ندارند. زمانی که جلوی دیدگاه مردم از آلودگی‌های ایمان پاک شود فرهنگ آن مردم درخشان می‌شود و می‌توانند با اندیشه‌ی خود به جهان هستی بنگرند.

هسته‌ی سخن را از نمونه‌ای می‌شکافیم.

یک سیاست‌پیشه می‌تواند، با نام استقلال، آزادی و رهایی از ستمکاران، مردم استانی را به گرد خود جمع کند تا خود به فرمانروایی برسد. او مردم این استان، که مانند دیگر مردم ایران در زیر فشار ستمکاران هستند، برای خواسته‌های خود اینگونه می‌پروراند: ای مردم بر شما ستم وارد می‌شود چون نوشتارها با گویش شما نوشته نشده‌اند و همه‌ی پسماندگی شما در این است و از این روی شما استقلال فرهنگی، اقتصادی، سیاسی ندارید. ما (یعنی من پیشرو و شما پسرو) باید برای رسیدن به استقلال با ستمکاران مبارزه کنیم تا کشوری آباد و آزاد داشته باشیم.

در اینجاست که روشن‌اندیش باید خردمندانه بررسی کند و بر مردم نمایان سازد که ماهیت آزادی و استقلال با بریدن پیوندهای مردمی، فرهنگی، تاریخی در تضاد هستند. هیچگاه تنگ ساختن مرزهای سیاسی و پاره کردن رشته‌های همیاری، هماندیشی، همزیستی با دیگران به پیشرفت مردمی کمک نمی‌کند. سیاست‌پاز در پوشش آزادی‌خواهی، گسترش امکانات خود را، به نام پیشبرد آرمانهای مردم به نمایش می‌گذارد. جدا ساختن استانی از سرزمین، تنگ ساختن امکانات مردم را به همراه دارد، آبادی و آزادی نمی‌آورد. سیاست‌پاز آزاد داشتن دست خود را برای حکمرانی به مفهوم آبادی و

آزادی در ذهن مردم جاسازی می‌کند.

پدیده‌ی رفتارندم می‌تواند در چنین موردی دروغ و مردم‌فریبی باشد. مردمی را از هموندان خود بریدن و این ستمکاری را استقلال نام نهادن دروغ و مردم‌فریبی است. بدیهی است که هیچ مردمی اجازه نمی‌دهند که سرزمین آنها پاره پاره و مردمانش از یکدیگر دور شوند ولی اگر این پارگی و جدایی را به نام آزادی در ذهن مردم فرو کنند آنها تنگی و خردی را در پوشش آزادی و گشایش می‌خرند.

مردمان با پیوند به یکدیگر مردم هستند و یگانگی آنها نیرومندی آنهاست. آزادی و آزادی از فرهنگ و جهان‌بینی مردم برمی‌خیزد و هیچگاه کسی و کسانی نمی‌توانند به مردمی، که در پسماندگی فرهنگی گرفتارند، آزادی بدهند یا از مردمی، که خودشان می‌اندیشند، آزادی را بگیرند. مردم یا آزاد هستند و می‌توانند آزادانه بدون ترس اندیشه‌ی خود را بازگو کنند یا در ترس و دروغ زندگی می‌کنند. مردمی که آزاد باشد بر آنها ستم وارد نمی‌شود چون آزاد هستند تا زیبایی و زشتی را خودشان شناسایی کنند. همیشه بر مردمی ستم می‌شود که آزاد نیستند، آنها در بند عقیده‌ای گرفتارند و خود را ناتوان می‌پندارند، چون در ترس به سر می‌برند دروغ‌پرداز و دروغ‌پرور می‌شوند. اینگونه مردمان ستمکاری را بخشی از حکومت می‌دانند و از این روی ستمکاری در اجتماع آنها مشروع است. کارکرد همه‌پرسی در اجتماع ترسزده، بدون آنکه آزادانه هسته‌ی پرسش آن بررسی و شکافته شود، قانونی ساختن دروغ و ستمکاری است.

اقتصاد هیچ کشوری از کشورهای دیگر جدا نیست، این پدیده، به مرزهای سیاسی آنها حتا به داشتن دموکراسی و استقلال هم بستگی ندارند. می‌بینیم که کشورهای بسان تایوان، کره جنوبی، اندونزی، عربستان، عمان، بحرین چون استقلال سیاسی و اقتصادی ندارند پیشرفت اقتصادی کرده‌اند. این کشورها از دانش خودشان توان آنرا نداشته‌اند که در بازار پرآشوب جهان رشد اقتصادی داشته باشند. ولی بیشتر مردمان این کشورها، از دیدگاه فرهنگی، برده‌های زرکلاهی هستند که بدون زنجیر و تازیانه مملوک و مطیع مالکان خود شده‌اند.

سیاست پیشه‌ای که به حکومت برسد نیاز دارد که از گسترش نواندیشی پیشگیری کند ولی روشن‌اندیش دشمن سیاست پیشه نیست حتا می‌تواند در پیشرفت روند او شتاب ایجاد کند. روشن‌اندیش نمی‌تواند و نمی‌داند چگونگی روند و روش کشورآرایی را پیش‌نویس کند ولی می‌تواند برانگیزنده و روشن‌گر راه سیاست پیشگان باشد.

مردو آناهید

MarduAnahid@yahoo.de

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان:

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>

